بیا که دست سوی دامنت دراز کنیم

تو ناز و عشوه و ما زاری و نیاز کنیم

به گیسوان درازت به جان بیاویزم

گره ز بند قبای شبینه باز کنیم

بدر شو از خود و از بزم و سوی دل بخرام

که فاش برتو ، هزاران ، راز کنیم

به محفلی که بکشتند، شمع آزادی

تبه شویم ، اگر ما زبان دراز کنیم

نوای نیم شبی شبان که کرد خموش

که هرزه گوش به شهنای شهنواز کنیم

گرفت ، نوبت ما واعظان پیر و کنون

درِ ‍ بهشت بروی جهان فراز کنیم

خطا ست تسخر دور زمان و چرخ بلند

تفو به مردم پست زمانه ساز کنیم

خوش است دست دعا پیشتر از آن ببرند

که حق خود ز ستمگر بدان نیاز کنیم

چو نیست هیچ گنه غیر مردم آزاری

گنه نکرده چرا توبه و نماز کنیم

چه وقت دست بکاری کنیم ، جای دعا

چقدر تکیه بر الطاف کار ساز کنیم

کلاه کبر چو تاج کرامت منصور

نه افسریست که بر هر سری فراز کنیم

بدست بسته و انگشت و ناخن افگار

گره ز آرزوی دل چگونه باز کنیم

درین دیار نباشد کسیکه از دل و جان

کمر به خدمت وی بسته چون ایاز کنیم

مباد زنده بمانیم و از ریا پژواک

به نعش مرده دلان بی وضو نماز کنیم‌‌